

مأموریت آقای شادی

— آنچه همیشه می خواستید درباره ی **علیرضا خمسه** بدانید
(ولی می ترسیدید بپرسید)

علی رستگار

با یادداشت هایی از
گلاب آدینه، امین تارخ، حمید جبلی و رضا کیانیان



مأموریت آقای شادی

آنچه همیشه می خواستید درباره‌ی علیرضا خمسه بدانید
(ولی می ترسیدید پرسید)



۱۴۰۰

سرشناسه	:	خمسه، علیرضا، ۱۳۳۱ - مصاحبه‌شونده
عنوان و نام پدیدآور	:	مأموریت آقای شادی: آنچه همیشه می‌خواستید درباره‌ی علیرضا خمسه بدانید (ولی می‌ترسیدید بپرسید) / علی رستگار.
مشخصات نشر	:	تهران: افراز، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۴۰۱ ص.: مصور (بخشی رنگی).؛ ۱۴×۲۱ س.م.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۳۲۶-۶۶۸-۱
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	نمایه.
عنوان دیگر	:	آنچه همیشه می‌خواستید درباره‌ی علیرضا خمسه بدانید (ولی می‌ترسیدید بپرسید).
موضوع	:	خمسه، علیرضا، ۱۳۳۱ -- مصاحبه‌ها
موضوع	:	بازیگران -- ایران -- قرن ۱۴ -- مصاحبه‌ها
موضوع	:	Actors -- Iran -- 20th century -- Interviews
شناسه افزوده	:	رستگار، علی، ۱۳۶۰ - مصاحبه‌گر
رده بندی کنگره	:	۲۹۵۸PN
رده بندی دیویی	:	۰۲۸۰۹۲/۷۹۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۴۰۷۰۰۴
اطلاعات رکورد	:	فیبا
کتابشناسی		

مأموریت آقای شادی

آنچه همیشه می‌خواستید درباره‌ی علیرضا خمسه بدانید
(ولی می‌ترسیدید پیرسید)

علی رستگار



۱۴۰۰



انتشارات افراز

دفتر مرکزی و فروش: خیابان لبافی‌نژاد، بین ۱۲ فروردین و منیری جاوید، پلاک ۱۷۱، ساختمان قائم، طبقه اول، واحد ۳.

تلفن: ۶۶۴۰۱۵۸۵

مرکز پخش: ۶۶۳۴۵۴۱۶

وبسایت و فروشگاه اینترنتی: www.afrazbook.com

اپلیکیشن افراز ebook.afrazbook.com

مأموریت آقای شادی

آنچه همیشه می‌خواستید درباره‌ی علیرضا خمسه بدانید

(ولی می‌توسیدید بهر سید)

علی رستگار

نوبت چاپ اول/ ۱۴۰۰

ویراستار: طاهره یادگاری

طراح جلد: محمدرضا ستاری / آتلیه افراز

آرایش صفحات: افسانه حسن‌بیگی / آتلیه افراز

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

قیمت: ۱۷۰۰۰۰ تومان

تمام حقوق این اثر برای انتشارات افراز محفوظ است.

هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی

از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیک، فیلم، نمایش و صدا نیست.

این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فقدیم ما

به شما عزیزان که اجازه دارید
ساله ماوریت را به شارژ کردن شما

جوده است. در حد توان به انجام رسانم.

ارادتمند عیضه فیه

پاییز ۱۴۰۰

تقديم به پدر و مادر

فهرست

۱۳	پیش‌گفتار
۲۷	اولین پسر زنده
۲۹	گاوه‌های نورانی
۳۵	با تشکر از مش‌اکبر
۳۸	اشکالات ژنتیک
۳۹	گل‌آقا؛ از شاگردی تا همکاری
۴۷	سارق ادبی
۵۲	سه فیلم با هیچ بلیت
۵۵	گروه‌بان دوم خمسه
۵۸	پیاده‌روی در تئاتر
۶۶	این‌هم‌دومیش
۷۲	از خودگذشتگی‌های من در صحنه
۷۸	ماجرای عشق‌آباد
۸۴	بگو مگو
۹۱	سربازی با نیش باز
۹۴	مجزوز باشکوه
۱۰۰	از افتخارات انوار
۱۰۸	صدا دورین هین
۱۱۲	هوشیار و بیدار
۱۱۸	مهرجویی: چی می‌گه این؟
۱۱۹	پیروزی در پیونگیانگ
۱۲۷	موزه علیرضا خمسه
۱۳۳	چرا آقایوسف نشدم
۱۳۹	دو جمشید که در یک اقلیم نگنجیدند

ازدواج آقای شادی	۱۴۱
ما خَیث را دوست داشتیم	۱۴۶
بازیگران همراه	۱۵۱
خمسه بزن بهادر	۱۵۲
رنوی دو در	۱۵۷
عباس آقا	۱۵۹
بوی گند زندگی	۱۶۴
مسافركشی در تلویزیون	۱۷۰
در بی کم‌دین‌ها	۱۷۵
این مردم واقعاً نازنین	۱۸۵
پایان جوان‌اولی	۱۸۸
رقابت عشقی با عبدی	۱۹۵
پیدا کردن سوراخ‌دعا	۱۹۷
این سینمای بی‌صفت	۱۹۹
جمعه تعطیل شد	۲۰۰
بازی رفت و برگشت با ارحام‌صدر	۲۰۵
شرط‌بندی با معتمدی	۲۰۸
حدس بزن	۲۱۱
خمسه خمسه	۲۱۶
یک نقش بیست	۲۲۰
جدی‌ترین کار جهان	۲۲۳
یک اتفاق خوب در دستشویی!	۲۲۵
طاقچه دوستی	۲۲۸
بارداری هم‌زمان	۲۳۵
بشکن بشکن	۲۴۸
و خور!	۲۵۳
خمسه در میقات	۲۵۵
دکتر خمسه	۲۵۷
دهه ۹۰	۲۵۹
از تهران تا جهنم	۲۶۲
فیلم عوضی	۲۶۵

شوهرتبه	۲۶۶
ملا ختمه‌الدین	۲۷۰
ختمه‌سه‌بعدی	۲۷۶
بلندگوی فقر	۲۷۹
عباس حاتم‌کیا!	۲۸۵
من افسانه‌بایگان هستم	۲۸۷
ملاقات با تهیه‌کننده	۲۸۹
پایتخت	۲۹۴
پایتخت ۲	۳۰۹
پایتخت ۳	۳۱۷
پایتخت ۴	۳۲۷
پایتخت ۵	۳۳۴
پایتخت ۶	۳۳۸
از هر دری سخنی	۳۴۰
عبور و مرور	۳۶۳
نمایه (اشخاص)	۳۸۵
نمایه (آثار)	۳۹۷

پیش‌گفتار

آی بستی آلا سکا

(یک) اولین برخورد خیلی نزدیک من با علیرضا خمسه، یکی از روزهای دی ماه سال ۱۳۹۵ بود. روز قبلش، فیلم ظاهرا سه‌بعدی «جنجال در عروسی» را با صبر فراوان دیده‌بودم و حالا قرار بود با علیرضا خمسه که نقش اصلی فیلم را بازی می‌کرد، گفت‌وگو کنم. او با همان صورت خندان و روحیه کمدی همیشگی، مهمان ما در تحریریه روزنامه جام‌جم شد. وقتی همان سرچراغی دیدار و قبل از مصاحبه، نارضایتی‌ام را از کیفیت فیلم با خمسه، مطرح کردم و گفتم چرا در این فیلم بازی کردید، با خنده گفت: «این فیلم را برای بچه‌ها ساختند، نه شما با این همه ریش‌ویشم!»

بداهه نمکین خمسه درباره صورت پر معایب درعین حال پرمحاسنم در آن مقطع زمانی، جرقه مصاحبه‌ای بسیار طولانی‌تر و مفصل‌تری را با او در ذهنم زد؛ گفت‌وگویی فراتر و ماندگارتر از مصاحبه‌های ژورنالیستی که بارها خودم یا دیگران با او انجام دادیم.

با موافقت، همراهی و حمایت تمام‌وکمال علیرضا خمسه، به این مصاحبه مفصل و کتاب‌پراز نکته، خاطرات ناگفته و عکسهای تاکنون منتشرنشده او

رسیدیم^۱ که بخش‌های زیاد و مهمی از زندگی و فعالیت حرفه‌ای این بازیگر محبوب و دوست‌داشتنی را دربرمی‌گیرد. در این مرور و برای اینکه کمتر نکته مهمی از قلم بیافتد، همه فیلم‌های سینمایی و کارهای شاخص تلویزیونی خمسه را دوباره دیدم و هر سوال تخصصی و یا حاشیه‌ای را (با چاشنی فعالیت ژورنالیستی‌ام) از او پرسیدم و خمسه هم با حافله خوب، صبوری، مهربانی و صراحت نمکینش، جواب این سوالات ریز و درشت را داد.

دو) این گفت‌وگوی بلند، همان قدر که به دلیل خاطرات خواندنی خمسه و نحوه بیان آنها، برای مخاطبان عمومی سینما جذابیت دارد، به کار مخاطبان خاص و پیگیرتر سینما هم می‌آید و نکته‌های آموزشی درباره بازیگری و برخی شاخه‌های دیگر سینما هم در آن وجود دارد. خاطرات و نکته‌های خمسه به عنوان یکی از کم‌دین‌های برجسته و موفق سینما و تلویزیون ایران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ خورشیدی، این مصاحبه را در زمره تاریخ شفاهی سینمای ایران در آن سال‌ها هم قرار می‌دهد.

مورد مهم و قابل اشاره دیگر اینکه، شخصیت کمیک خمسه و نیش و نوشی و زبان صریح و گزنده بامزه‌اش - که جزو لاینفک کمدی است - تقریباً در جای جای مصاحبه حس می‌شود. من هم سعی کردم تا جایی که امکان داشت، در این مسیر حرکت کنم و این کمدی و شوخ‌طبعی در برخی سوالات و نکته‌های مطرح‌شده هم وجود داشته باشد.

سه) باوجود اینکه معمولاً سینمای ایران از ستاره‌های دیروز و بازیگران خوش در سنن بالاتر، به درستی بهره نمی‌برد و نقش‌های خوب و متناسبی برای‌شان نمی‌نویسد، اما اتفاقاً خمسه جزو بازیگرانی است که از این موقعیت دشوار و

۱. بیشتر عکس‌های این کتاب متعلق به آرشیو شخصی علیرضا خمسه بوده و منبع باقی عکس‌ها نیز ذکر شده است.

کمبود نقش‌های شایسته، خوب استفاده می‌کند. موفق‌ترین و متاخرترین نمونه، نقش بابانجعلی در مجموعه «پایتخت» است که با هنرنمایی خمسه، به شدت ارتقا می‌یابد و به نقشی جذاب و ماندگار تبدیل می‌شود. نقشی که اکبر عبدی، دیگر ستاره پرفروغ سینمای کمدی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، آن را - به دلیلی که خمسه در این گفت‌وگو به آن اشاره می‌کند - نمی‌پذیرد، با جسارت خمسه و درک و دریافت درست کاراکتر و موقعیت، منجر به نقشی درخشان می‌شود.

درخشش نقش بابانجعلی در «پایتخت»، چندان هم دور از ذهن نیست، اگر به گذشته نقب بزنیم و مهارت و سوابق خمسه در هنر پانتومیم را مرور کنیم. او شاید تنها بازیگر سینمای ایران باشد که به دلیل توانایی‌اش در بازی بدون کلام و با تسلط تام و تمام در میمیک و مهارت زبان بدن، انگار نماینده و میراث‌دار کمدین‌های سینمای صامت جهان در ایران است. خمسه به جز این، توانایی کمدی را در کلام و بداهه هم دارد و می‌داند و می‌تواند که چگونه و با چه بیان و لحنی، مخاطب را با خود همراه کند. هنر خمسه این است که با ترکیب متناسب و به اندازه پانتومیم و بازی کلامی، بهترین و باکیفیت‌ترین نقش‌ها را در سینما و تلویزیون رقم زد؛ از هوشیار و بیدار و روز باشکوه و شکار خاموش و آپارتمان شماره ۱۳ تا جیب‌برها به بهشت نمی‌روند، من زمین را دوست دارم و پایتخت.

خمسه اگرچه بیشتر با نقش‌های کمدی‌اش، از سوی مردم و دستیارانش قدر دید، اما عجیب که در داوری جشنواره فیلم فجر، بیشتر وجه تلخ و جدی او را دیدند؛ برای نقشی اکشن و متفاوت در «چشم شیطان» - آن هم در سال‌های اوجش در سینمای کمدی - نامزد سیمرغ بهترین بازیگر نقش اول مرد شد و برای بازی در نقش تلخش در «بیست» هم سیمرغ بلورین نقش مکمل مرد را به دست آورد. تنها نقش کمدی او که در جشنواره فجر دیده شد، بازی‌اش در «دونفر و نصفی» بود که داوران آن را تنها شایسته نامزدی در بخش بهترین بازیگر نقش مکمل مرد دانستند.

جالب اینجاست که خمرسه، نخستین جایزه بازیگری اش را - یکی از اولین جوایز جهانی بازیگری سینمای ایران بعد از انقلاب - از یک جشنواره خارجی دریافت کرد و برای بازی خوبش در فیلم کمندی «آپارتمان شماره ۱۳» برنده جایزه بهترین بازیگر مرد جشنواره پیونگ یانگ در کره شمالی شد.

چهار) خمرسه با مهارتش در بازیگری به ویژه در کمندی، عشقش به بچه ها و فعالیتش در سینمای کودک و نوجوان چه به عنوان بازیگر، چه نویسنده و کارگردان، اجرای برنامه ها و مسابقات تلویزیونی، حضورهای تقریباً همیشگی اش در سریال های نوروزی و برخی دیگر از برنامه ها و انبوهی مصاحبه و یادداشت و اظهار نظر و اخیراً هم حضور در فضای مجازی، از گذشته تا امروز همیشه با ماست و با حضورهای خندان و مهربانش، کاری کرده که اصلاً تصور جهانی بدون خمرسه، سخت و نشدنی باشد. او بی تردید یکی از پیامبران خنده است و تلاش هنرمندانه اش در همه این سال ها برای خنداندن مردم، از کودک تا بزرگسال، ستودنی و غیرقابل جبران به نظر می رسد. خمرسه این رسالت ارزشمند را سال ها است که در زمینه آموزش بازیگری و تربیت کمدین هم ادامه داده و از این نظر هم به گسترش خنده و شادی کمک می کند.

پنج) اینجا لازم می دانم از هنرمندان بزرگ عرصه بازیگری که بر من منت گذاشتند و به رسم و احترام دوستی و همکاری با جناب علیرضا خمرسه، یادداشت هایی برای آغاز کتاب نوشتند، تشکر کنم؛ سرکار خانم گلاب آدینه و آقایان حمید جبلی، امین تارخ و رضا کیانیان که هم به عنوان بازیگر، استاد و صاحب سبک هستند و کارنامه ای درخشان دارند و هم به عنوان انسان هایی بزرگ و فرهیخته شناخته می شوند. مهر و ارادتم را نثار این عزیزان می کنم.

همچنین باید از همسرم آتنا آدینا تشکر کنم که مهربان و بی دریغ، با این مجموعه همراهی کرد و بخش زیادی از به سامان رسیدن این کتاب، ماحصل همدلی و اراده اوست. قدردان زنده یاد خانم نسرین روشن ضمیر، شاعر،

روزنامه‌نگار و مادر همسر هم هستم که مدت‌ها با انرژی مثبت، چشم‌انتظار این کتاب بود، اما متأسفانه مدتی قبل از دنیا رفت و از مهربانی و نظراتش محروم شدم. روحش شاد و در آرامش باشد.

از کیوان امجدیان، صابر محمدی، کیکاووس زیاری، محبوبه فرج‌اللهی، عباس غفاری و محمدرسلول صادقی هم ممنونم که مسیر این کتاب را برایم هموارتر کردند.

و در پایان از آقای علیرضا خمسه عزیز سپاسگزارم که بیش از دو سال برای این کتاب وقت گذاشت و همدلی و همراهی‌اش را از من دریغ نکرد؛ به ویژه در شب‌های نهایی شدن متن گفت‌وگو و باوجود حضور در سریالی تلویزیونی، با خنده همیشگی و بستنی سنتی‌اش، از راه می‌رسید و پایه‌های کلمات می‌آمد. به جز کم‌دی خود خمسه، بخشی از شیرینی کتاب به خاطر همان بستنی‌هاست!

خواست همیشگی این بازیگر بزرگ، شیرین‌کردن کام مردم است، چه در سال‌های بازیگری‌اش که با نقش‌های شیرین بر پرده سینما و در قاب تلویزیون ظاهر شده و چه در تابستان‌های کودکی که برای کمک به امرار معاش خانواده، در کوچه و خیابان بستنی می‌فروخت و داد می‌زد: «آی بستنی آلا سکا.»

امیدوارم این کتاب، سرآغازی بر سلسه گفت‌وگوهایی با دیگر ستاره‌ها و بازیگران کم‌دی سینمای ایران باشد تا مبحث جدی کم‌دی، برای تحلیل و بررسی بیشتر به مکتوبات سینمایی هم راه یابد و با مرور ناگفته‌ها و تجربیات کم‌دین‌ها و فعالان عرصه کم‌دی، بتوان به برآیند مناسبی در این زمینه و به چشم‌انداز بهتری برای ادامه این راه رسید.

علی رستگار

مرد هزار خنده

رضا کیانیان

دهه شصت، دهه عجیبی بود. هر وقت به آن سال‌ها فکر کنیم، چیزی جز سختگیری و خموشی و غم و غصه به یاد نمی‌آوریم. رنگ آن سال‌ها خاکستری‌ست! شاید هم سیاه. پر از نوحه و آژیر و سرزند و شعار و عقیده‌های عریان. همه چیز غیر از این‌ها یواشکی بود. زندگی یواشکی بود.....

فیلم‌های قدیمی و خارجی را یواشکی می‌دیدیم. دستگاه نمایش ویدیو را یواشکی اجاره می‌کردیم. و از کسانی که یواشکی نوارهای ویدیو می‌آوردند، یواشکی فیلم اجاره می‌کردیم. و یواشکی می‌دیدیم! این فرهنگ یواشکی بر همه روابط جامعه سایه افکنده بود. دوستی یواشکی، رابطه یواشکی، مهمانی یواشکی، تفریح یواشکی و خنده هم یواشکی.

فیلم‌های ساخته شده در آن روزگار بیشتر تلخ و گزنده بودند که با احتیاط ساخته می‌شدند. و یا حماسی بودند از نوع حاجی و سید. که داشتند در جبهه ایثار می‌کردند. در این زمانه خاکستری، بازیگری ظهور کرد که تماشاگر را خندانند. نه یواشکی! بلکه آشکار. رو. قانونی. این یک پدیده‌ی معمولی نبود. ساده نبود. عجیب بود. با قدی متوسط، و دماغی بزرگتر از حد صورت خودش. از بچه‌های تناتر بود. برای ادامه تحصیل به فرنگ رفته بود. آن‌جا پانتومیم آموخته بود. حالا

برگشته بود که در کشور خودش کار کند. تعریف می‌کند وقتی حضرت زرتشت متولد شده بوده لبخند به لب داشته. و خودش همه جا می‌خندید. با دهانی که با آن دماغ هماهنگ بود. هر خنده‌اش، هزار خنده بود. از ته دل و آن قدر صادقانه و دلبرانه که مخاطبش هم خنده‌اش می‌گرفت. پر از قصه‌های خنده‌دار بود. با خنده‌هایش فضای خاکستری دهه شصت را شکافت. و تلخی آن روزگار را شیرین کرد. مثل روشنایی سحر که با آمدنش نور می‌آید. تماشاگر دوستش داشت. عاشقش شد. در قلب هر تماشاگر خانه‌ای رنگی ساخت. و ماندگار شد. تماشاگر به دیدن فیلم‌های او می‌رفت تا او را ببیند و لبانش به خنده باز شود و روحش به شادی پُر بگیرد. اصلاً به سینما می‌رفت تا تلخی و تنگی ایام را فراموش کند. آن خانه‌های رنگی در قلب‌های تماشاگران، هرگز رنگ نباختند. هرگز از خنده خالی نماندند. چون هنوز هم وقتی با فیلم و یا سریالی می‌آید دوستش داریم. چون هنوز هم دل و روحمان را رنگِ شادی می‌زند.

معجزه‌ی او در خودش است. خودش را هم هر وقت ببینید حالتان خوب می‌شود. حتا در این روزهای کرونایی اگر او را ببینید، از پشت ماسک هم خنده‌اش پیدا است. او دوست عزیز من علیرضا خمسه است.

علیرضاجان!

سال‌های سال زنده و شاداب باشی. حال خوبی که آفریدی پشت و پناهت

باشد.

رفیق دیروز و امروز

گلاب آدینه

علیرضا خمسه رفیق دیروز و امروز، مثل هیچ کس دیگری نیست. خود خودش است. باسواد، خانواده دوست، منضبط، خوش ذوق، بذله گو، تماشایی در صحنه تئاتر و پرده سینما و تلویزیون. همین ها کافیت تا دوستش داشته باشیم و سلامتی و موفقیت روزافزون برایش آرزو کنیم.

خلاق و با اخلاق

امین تارخ

بی‌تردید علیرضا خمسه عزیز یکی از ارزشمندترین بازیگران سینما و تلویزیون ایران است. این هنرمند را می‌توان در زمره بادانش‌ترین و خلاق‌ترین بازیگران این دیار خواند. فیلم سینمایی «مرگ یزدگرد»، شاهکار بهرام بیضایی سبب آشنایی بیشتر حقییر با این عزیز بود که آن روزها فرصت مناسبی شد تا دریابم خمسه، یاری مهربان، هنرمندی با اخلاق و بازیگری حرفه‌ای به معنای واقعی کلمه است. همکاری او با بهرام بیضایی و کیومرث پوراحمد، توان بالایی ایشان را به اثبات رساند و بعدها بازی زیبایش در «مرد هزارچهره»، توان بی‌بدیل او را در نقشی خاص، که هم بهره از طنز داشت و هم از جدیتی پنهان برخوردار بود، این بازیگر توانا را ماندگار کرد. حقیر ضمن تقدیر از علیرضا خمسه نازنین، احترام فراوان خود را به او تقدیم کرده و حضورش را در عرصه هنر بازیگری ستایش می‌کنم. امید که سلامت و سعادت‌مند باشد.

علیرضا خان خمسه

حمید جبلی

اولین باری که ایشان را دیدم. در نمایشی بود به نام همشهری. او نقش یک حمال را بازی می‌کرد. به نویسندگی و کارگردانی مهدی هاشمی عزیز. خمسه یک کلمه هم حرف نمی‌زد. چه برسد به دیالوگ ولی نقش اول نمایش بود. عجیب آنکه، بازیگران باتجربه کنار او بودند. و پر از گفتگو. او بدون کلمه‌ای. کل نمایش را تحت تاثیر قرار می‌داد و تماشاچی او را بعنوان نقش اول قبول می‌کرد. (بله او پانتومیم بلد بود. و زبان بدن را می‌شناخت)

واقعا هنرپیشه بود.... چند بار دیگر با دوستان به دیدن آن نمایش رفتیم. باز همچنان می‌درخشید. با هم کلاسی‌های بازی‌گری صحبت می‌کردیم. از توانایی‌های او. بله... او علیرضای خمسه است که در فرانسه پانتومیم یاد گرفته ... بماند که چند سال بعد، افتخار همکاری با این گروه را پیدا کردم (گروه تئاتر پیاده) داریوش فرهنگ، مهدی هاشمی، سوسن تسلیمی، گلاب آدینه و ده‌ها نفر از بزرگان تئاتر آن زمان. من و ایرج طهماسب و معتمدآریا، جوان‌ترین افراد گروه بودیم.

تئاتری‌ها دل خوشی از سینما نداشتند. تا اوایل دهه شصت که سینما رنگ عوض کرد. و فیلم‌های هنری ساخته شد. و بنیاد فارابی، پشتیبان این فیلم‌ها شد. که فیلم‌های دهه شصت و هفتاد، بیشترین افتخارات سینمای ایران را خلق کردند.

بحث سینما که بسیار مفصل است. علیرضاخان همچنان در تئاتر و سینما و بعد هم تلویزیون مشغول به کار شد. پرانرژی مثل همان نمایش همشهری، از نقش حمال نمایش همشهری، تا، باباپنج‌علی. سریال پایتخت. شاید نزدیک به نیم قرن، به ما انرژی داد. موی سفید و سیاه‌اش چه فرقی می‌کند. او همچنان پر قدرت پابرجاست- هنر بازیگری ما، به خیلی‌ها مدیون است از جمله علیرضا خسته عزیز- خیلی‌ها از او ادب و نظم و ممارست و جدیت در بازی‌گری را یاد گرفتند و خیلی چیزهای دیگر.

دروود بر بزرگ‌مرد نمایش

ارادتمند: حمید جبلی.

اولین پسر زنده

اگر اجازه دهید از تولدتان در ۹ بهمن ۱۳۳۱ شروع کنیم. تا همین چندوقت پیش در صفحه ویکی‌پدیای شما نوشته شده بود: «محل تولد بروجن، اصالتاً زنجانی». البته در همین صفحه، محل تولدتان تهران هم ذکر شده بود! چون اساساً اعتباری به ویکی‌پدیا و فضای مجازی نیست، لطفاً خودتان توضیح می‌دهید که اصل این ماجرای فرخنده چه بود؟ چندمین فرزند خانواده بودید و چند برادر و خواهر هستید؟ حرفه پدرتان چه بود؟

من علیرضا خمسه، اولین پسر زنده از خانواده‌ای هستم که قبل از من سه پسر داشتند اما هرکدام به‌دلیلی فوت شده بودند. نهم بهمن ماه ۱۳۳۱ در تهران متولد شدم، اگر جایی نوشته شده بروجن یا جای دیگری نوشته زنجان، درست نیست و واقعیت این است که در تهران به دنیا آمدم. پدرم متولد زنجان بود. او معمار بود و در یک شرکت راه‌سازی به نام «زیچ» کار می‌کرد. به خاطر شغلش برای مأموریت به شهرهای مختلف می‌رفت و ما هم همراهش می‌رفتیم. بروجن و کرج هم از جمله شهرهای محل مأموریت پدرم بودند.

اولین خاطرات کودکی من، مربوط به زمانی است که پدر برای این شرکت در کرج و اطرافش طایلقان و برغان کار می‌کرد. عنفوان کودکی من، همان‌جا شکل گرفت. شش ساله بودم که ایشان به بروجن از شهرهای چهارمحال و بختیاری رفت. کلاس اول و دوم ابتدایی را آنجا بودم، بنابراین بروجن هم محل تولدم نیست و مربوط به محل کار پدرم بود. ما خانواده پرجمعیتی بودیم و پدر و مادرم بعد از من دارای چهار پسر و چهار دختر می‌شوند. با احتساب آن سه فرزندی که فوت شدند، ما یک خانواده دوازده نفره بودیم؛ یک دوجین پسر و دختر. سی و شش سال بعد، یک پسر دیگر خانواده ما هم پیدا می‌شود! معلوم می‌شود یکی از فرزندان پسری را که

مادرم به دنیا می‌آورد، با پسر دیگری در بیمارستان جابه‌جا می‌شود. حالا او هم یکی از اعضای خانواده ماست. یعنی الآن من به جای چهار برادر، پنج برادر و چهار خواهر دارم.

این‌که بعد از سه فرزندی که عمرشان به دنیا نبود، شما اولین پسر خانواده شدید، احیاناً باعث شده قدر زندگی را بیشتر بدانید؟

این‌که آدم قدر زندگی را بیشتر بداند، حاصل تجربه و فرازونشیب‌هایی است که در زندگی پشت سر می‌گذارد. شاید به این ارتباطی ندارد که فرزند اول باشید یا فرزند آخر. اما خود خانواده من، تصورشان این بود که آن سه پسر اول، خیلی زیبا بودند. مادر خدایا مرزم می‌گفت، چون آن‌ها خوشگل بودند، چشم‌خوردند! بنابراین تصمیم گرفتند، نذرونیز کنند پسر بعدی که خدا به آن‌ها می‌دهد، زشت باشد که چشم‌نخورد که حاصلش من شدم. وقتی به دنیا آمدم، مادرم فکر می‌کرد این بچه اصلاً بچه او نیست، چون سه‌تای قبلی خیلی خوشگل بودند. یادش رفته بود، خودش نذرونیز کرده که این بچه، زشت باشد. به هر حال این بچه، الآن شصت سال و خرده‌ای است که ماندگار شده، حالا به خاطر نذرونیز بوده و انرژی‌های مثبت خانواده یا هر چیز دیگری، نمی‌دانم.



علیرضا خمسه با خواهر بزرگترش ثریا



اولین نفر نشسته از راست

گاوهای نورانی

اولین پدیده‌ای که در زندگی توجه شما را جلب کرد، چه بود؟

یکی از بخش‌های مهم زندگی من در کودکی و نوجوانی، کشف تصویر و سینما بود. وزارت بهداشت آن سال‌ها فیلمی درباره مسائل دามداری را برای کشاورزان و دامداران بروجن نمایش داد. پرده سفیدی را در فضای باز برپا کرده بودند که ما هم آنجا در کنار کشاورزان و دامداران فیلم تماشا می‌کردیم. اولین بار بود که من پرده سفید جادویی را می‌دیدم که در آن به گاوهایی، آمپول و واکسن می‌زنند. اسم آن فیلم را گذاشته بودم «گاوهای نورانی»، چون بعضی از این نمایش فیلم‌ها در تاریکی شب بود و گاوها در یک کادر بسیار جادویی و روی پرده سفید، نورانی به نظر می‌رسیدند و می‌آمدند آمپول می‌خوردند و حال‌شان خیلی خوب بود. خیلی

دوست داشتم من هم روی آن پرده، پیدایم می‌شد و مثل آن گاوها در وضعیتی نورانی، دیده می‌شدم!

چه زمانی به تهران برگشتید؟

یازده ساله بودم که پدر، دوباره به تهران منتقل شد و ما هم با او برگشتیم. محله ما در تهران، ناصر خسرو و سهراب مروی و خیابان پامنا بود. آن زمان همراه دو نفر از پسر خاله‌هایم، امیر و محمدرضا یک گروه تئاتری تشکیل دادیم و در خانه ما نمایش اجرا می‌کردیم. نمایش‌ها را هم موقعی بازی می‌کردیم که مادرم خانه نبود. اولین تئاتری هم که کار کردیم، «عید دیدنی» بود که من نقش مهمانی پر خور را بازی می‌کردم که بدون تعارف میزبان، شروع به خوردن می‌کند. پسر خاله‌هایم هم نقش‌های دیگر را بازی می‌کردند. برای این کار، بلیت هم فروخته بودیم! آن موقع بلیت‌های ما دوزاری بود و با دست روی کاغذ می‌نوشتیم و سعی می‌کردیم آن‌ها را بفروشیم. چون مادرم نبود، پرده خانه را کنده بودیم و از آن به عنوان پرده نمایش استفاده کردیم و هروقت نمایش شروع می‌شد، ما پرده را کنار می‌زدیم. اما وسط نمایش «عید دیدنی»، مادرم از راه رسید و با جارو و دمپایی، دنبال بازیگران و تماشاگران کرد! متأسفانه امیر در حادثه‌ای از دنیا رفت و در نوجوانی من را با پدیده مرگ آشنا کرد که فقدان او تا سال‌ها همراهم بود.